



## معرفی کتاب



«اوصاف پارسایان»

شرح خطبة امام علی علیه السلام

در باره متقین.

مؤلف: عبدالکریم سروش.

چاپ اول، ۱۳۷۱

تعداد صفحات: ۳۸۱

بهاء: ۲۸۰۰ ریال.

ناشر: مؤسسه فرهنگی صراط.

این کتاب شرحی است بر خطبة متقین، مشهور به خطبه همام، که حضرت علی علیه السلام در بیان اوصاف پارسایان بیان فرموده است. مؤلف، کتاب را با ترجمه شیوایی از خطبة همام شروع کرده و سپس در طی هیجده درس به شرح خطبه پرداخته است. این درسها در واقع پیراسته سخنرانیهایی است که مؤلف کتاب، در مسجد جامع امام صادق علیه السلام در تهران، در سال ۱۳۶۸ القا کرده است.

مؤلف در این کتاب آنچنان به مفاهیم کلیدی پرداخته است که امروزه بتواند گره گشا باشد و عملاً در زندگی آدمی مفید واقع شود؛ و بتواند پاسخگوی بعضی از مسائل یک فرد دیندار در جامعه امروز باشد. و مقداری از التهابات ناشی از دغدغه جمع بین دیانت و حیات در عصر ما را فرو نشاند و از بعضی سوءتعبیرها در مورد مفاهیم کلیدی دینی پرده بردارد و راه را بر سوءاستفاده از این مفاهیم بر بندد. دیگر اینکه شرح این خطبه مشحون از استناد به آیات و روایات بوده و استفاده‌های بجا از مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین، آن جرعه نوش معارف حضرت امیر علیه السلام، دلپذیری خاصی بدان بخشیده است. اینک به پاره‌ای از توضیحات ایشان در مورد مفاهیم کلیدی این خطبه اشاره می‌شود.

مؤلف در مقدمه می‌گوید:

«تقوا دو مرحله دارد، تقوای قبل از ایمان دینی و تقوای بعد از ایمان دینی. تقوای

قبل از ایمان، پاکي و صفای ضمیر است؛ به‌گونه‌ای که آدمی را آماده پذیرش پیام حق کند

و تقوای پس از ایمان همان است که محصول عمل به شرایع الهی است. برای قبول تأثیر از

سخنان خداوند و کلام رسول، ابتدا باید دلی حق‌شناس و حق‌پذیر داشت. پس فراهم

آوردن پارسایی مقدم بر ایمان نیز شرط تبلیغ و وظیفه مبلغان است. خطبه همام هم از تقوای پیش از ایمان و هم از تقوی پس از ایمان سخن می‌گوید... (صفحات ۱۸ و ۱۷)  
شروع شرح: فان الله سبحانه و تعالی خلق الخلق - حين خلقهم - غنياً عن طاعتهم آمناً من معصيتهم، لانه لا تضره معصية من عصاه و لا تنفبه طاعة من اطاعه.

در مورد اینکه معصیت معصیت‌کاران، در خداوندی خداوند خللی پدید نمی‌آورد، مؤلف اذعان دارد: «ابتداء و مطلب را باید روشن کنیم، یکی غایت خداوند از خلقت و دیگر معنی کامیابی خالق از رسیدن به غایت خویش؛ اگر بخواهیم خلق خداوند را با کار بشری قیاس کنیم به بیراهه رفته‌ایم. فرق است بین کسی که مقصدی را به وجود می‌آورد و کسی که مقصدی موجود را دنبال می‌کند و می‌خواهد به آن برسد... مقصد خداوند بیرون از مخلوقات او نیست... مخلوقات همانگونه که خلق می‌شوند، متوجه به مقاصدند و به آن هم می‌رسند. اگر خداوند مقصد دیگری داشت، مخلوقات را به گونه دیگری می‌آفرید تا کارهای دیگری انجام دهند و امور دیگری محقق شود و آن هم باز عین عنایت خداوند بود و حال آنکه آدمیان را اینگونه، آفریده است، چه فرمان‌برند و چه نافرمانی کنند، در هر حال، راهی مقصد خداوندند... با این بیان فهمیده می‌شود که چرا خداوند از معصیت عاصی زیان نمی‌بیند و از اطاعت مطیع سود نمی‌برد. هم معصیت کار، کارگزار خداوند است و هم مطیع... و در کارگاه هستی از کفر ناکزیر است و گرچه کفر، مرضی حق نیست اما مراد او هست. و چون هر دو مختارانه غایت الهی را تحقق می‌بخشند، یکی اهل جهنم است و دیگری به بهشت می‌رود... (صفحات ۲۹ و ۳۰ و ۳۱)

فقسم بینهم معایشهم و وضعهم من الدنيا مواضعهم پس معیشت مردم را بین آنان تقسیم

کرد و هر کس را در دنیا در موضع خود قرار داد.

با توجه به سوء برداشتهایی که در طول تاریخ از قسمت و قضا و قدر شده است، این چنین به توضیح مطلب پرداخته است:

«ایمان به قسمت و رزق و قضا و قدر جزء ارکان تفکر دینی است... این نوع بیانات [بیانات حضرت امیر (ع)] که در لسان شرع وارد آمده است جزء بیانه‌های فلسفی است و از مهمترین خصوصیات بیانه‌های فلسفی این است که تعیین مصداق نمی‌کنند، آدمی را آزاد می‌گذارند. تعبیر دیگر مطلب این است که هیچگونه نباید منتظر بمانیم و بگوئیم که چون فلان حکم فلسفی وجود دارد، من فلان کار را نمی‌توانم بکنم. درست بر عکس است؛ اول کار را انجام می‌دهیم، بعد فلسفه حکمش را صادر می‌کنند... اعتقاد به جبر و اعتقاد به اختیار، دو تفسیر متفاوت از رفتار آدمی است. نه مبین دو نیرو در عالم. تفسیرها هیچگاه با عمل تصادم نمی‌کنند ولی نیروها چرا... اگر این دو مقام را از هم جدا بکنیم فهم اینگونه معارف



آسان می‌شود... تقدیر الهی بیان کیفیت عملکرد همین نظامی است که خداوند آفریده است... همینطور است جبر و اختیار...

آیا خداوند در مقام مدیریت و تقدیر معیشت در این عالم دست کسی را می‌بندد یا نه؟  
جواب منفی است... هر وضعی را خدا می‌دهد. پس چه تفاوتی می‌کند که در وضع کنونی باشم یا بگوشم و وضع خود را عوض کنم. این بیان کلی که می‌گوید این جهان همیشه در چارچوب تقدیر و اراده الهی است بیانی است که با هر وضعی سازگار است.  
و سپس به عدم درک صحیح عده‌ای از معارف دینی پرداخته که می‌گویند، نباید در ساختار جامعه از جهت فقر و غنا دست زد، و این یک تصوف منحط است. وی می‌گوید:

پس هیچوقت نمی‌توان به بهانه اینکه چیزی مقدر است از کاری دست کشید. این از بدترین بد آموزیهایی است که نسبت به معارف دین شده است. در حقیقت در این گونه موارد، توسل به جبر و تقدیر، سرپوشی است برای میل نهانی یا کاهلی شخص. چیزی را که نمی‌خواهد انجام دهد و به اقدامش بر نمی‌خیزد، نشدنش را به جبر منسوب می‌کند. مولوی این ترغیب روانشناسانه را خوب درک کرده است:

در هر آن کاری که میل نیست و خواست

اندر آن جبری شوی کان از خداست

(صفحات ۴۴-۳۷)

در مورد علم نافع در ذیل:

و وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم؛ اهل تقوا گوش خود را فقط به علومی که بر ایشان نافع است می‌سپارند، توضیح می‌دهند که:

«بین علم نافع و علم غیر نافع مرحله میانه‌ای مثل علم بی‌اثر و خنثی و بی‌طرف قرار ندارد... هیچ اندوخته روانی و درونی نمی‌شناسیم که داشتن و نداشتن آن یکی باشد... در معارف دینی بر علم خاصی تکیه نشده است که چه علمی بد است و چه علمی نیک (جز بعضی علوم محرّمه مثل سحر و کهنات...) بلکه بیشتر بر احوال شخص عالم تکیه شده است؛ چرا که علم وقتی با اوصاف و احوال شخص عالم ممزوج می‌شود نفع یا ضرر خود را ظاهر می‌کند. یعنی ظرف روان شخص عالم است که نافع بودن علم یا مضر بودن آن را تعیین می‌بخشد و مستقلاً در باره آن نمی‌توان حکمی کرد... در معارف اسلامی عالم شدن به معنی در ذهن داشتن تعدادی قضایای علمی نیست، این معنای امروزی عالم در عرف عامه است... عالم... باید خشیت، صمت، حلم داشته باشد، و علم بجای اینکه مایه غفلت او شود مایه هوشیاری او باشد؛ یعنی او را از خود نستاند و حجاب خودشناسی او نگردد و برای او تبدیل به سرگرمی نشود و یا کالایی برای تفاخر یا تظاهر و یا خرید و فروش نباشد...

کتابخانه  
موسسه  
تربیتی

صد هزاران فعل داند از علوم

جان خود را می‌نماید آن ظلوم

داند او خاصیت هر جوهری

در بیان جوهر خود چون خری...

اولین و کمترین شرط نافع بودن علوم این است که اگر صرف خودشناسی نمی‌شوند،

حداقل مانع خودشناسی نشوند... نافع و غیر نافع بودن علم را هر کس باید برای خود

بسنجد. (صفحات: ۷۶-۶۳)

تحت این قسمت از خطبه:

عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم و خالق چنان در دل پارسایان بزرگ است که هر چه غیر

اوست در دیدگان‌شان کوچک است. در باب تحقیر دنیا می‌گوید:

«از لحاظ فلسفی... این دنیا و جهان غیب فاصله‌ای باهم ندارند. این دنیا در آن جهان

است و آن جهان نیز محیط بر همین دنیاست... باطن‌بینان این عالم، آخرت را هم

می‌بینند... در روایات هست: الدنيا مزرعة الاخرة، دنیا کشتگاه آخرت است... اینجا باید

کاشت و آنجا باید برداشت... دنیا از آن نظر که به عنوان سرمایه‌ای در اختیار ماست در

معارف دینی مذموم شناخته نشده است... دنیا وقتی بد می‌شود که صفتی غیر از صفت

مزرعه و متجر بخود گیرد و مقصد تلقی گردد... لهو و لعب و تفاخر و تکاثر است که عین

دنیای مذموم است، همان دنیایی که بما گفته شده است تحقیرش کنیم. یکی تجارت می‌کند

تا زندگی کند و یکی زندگی می‌کند تا تجارت کرده باشد... دنیایی که مقدمه آخرت است

نیکوست و دنیایی که بی آخرت است زندان است. (صفحات: ۱۰۴ - ۹۹)

«اما لیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا یحزنون به انفسهم و

یستثیرون به دواء دانهم، «اما شب را در حال خواندن قرآن به سر می‌برند. خویشتن را با

خواندن قرآن محزون می‌سازند و درمان دردهای خویش را از آن می‌جویند.

مؤلف در ذیل این قسمت از خطبه اینچنین می‌گوید:

«خداوند در تمام هستی تجلی کرده است و همه طبیعت و هستی جلوه‌گاه اوست و به

تعبیر عارفان همه هستی. مظهر اسماء و صفات خداوند است و یکی از این جلوه‌گاهها، کلام

اوست... و قرآن از آنجهت که کلمه الله است تجلی خداوند در صورت الفاظ و کلمات بر

ماست... آنچه که قرانت آیات قرآن را برای ما مطلوب می‌کند شرکت جستن در تجربه

پیامبرانه است. تجربه پیامبری که مهبط وحی بود و این آیات نخست در گوش جان ایشان،

خوانده شد. یعنی خویش را مخاطب مستقیم خداوند دیدن و آیات قرآن را از او

شنیدن... ترقی که از آداب باطنی تلاوت قرآن شمرده شده به همین معناست که قاری در

حین تلاوت قرآن چندان اوج بگیرد و احساس تقرب به درگاه باری کند که آیات را از صاحب وحی بشنود... گاهی مشکل فکری آدمی را بسوی قرآن سوق می‌دهد و گاهی دردی روحی و غمی وجودی. گاهی در ذهن گرهی می‌افتد و گاهی روح در بن‌بستی گرفتار می‌آید و ملول می‌شود. روی سخن با آنها که همه دردهای خود را درمان شده می‌یابند نیست. چون آنان را در زمره آدمیان نمی‌توان آورد. پارسایان دردمندانند. و همین دردمندی آنان را به طلب دوا، به سوی قرآن می‌فرستد. قرآن را از روی سیری و بی‌دردی خواندن، کاری پارسایانه و سودمند نیست. درد را باید بر قرآن عرضه کرد و دارو گرفت... تفسیر قرآن را باید اهل درد بگویند و بنویسند نه اهل رأی... هرگونه برخوردی با قرآن... برای تقویت و توجیه اندیشه و اعتقاد قبلی، تفسیر به رأی تلقی می‌شود. تفسیر به رأی یک عقیده نیست، بل یک روش است؛ روشی ناصواب و ممنوع.

(صفحات: ۱۵۷-۱۴۹)

#### در مورد ذکر خدا در این قسمت از خطبه:

و یصبح و همه الذکر «انسان پارسا صبح که می‌شود تمامی همش ذکر خداست.» بیان می‌کند که:

نازترین مرتبه از مراتب ذکر گفتن، نام خدا را مقلدانه بردن است. و عالی‌ترین مرتبه آن است که وجود آدمی عین یاد خدا و عین حضور در محضر خدا بشود. یعنی ذره‌ای غیبت در آن نماند... الا بذکر الله تطمئن القلوب «دلها بیاد خداوند آرام می‌گیرند، یعنی هر طرف که مرغ دل را بفرستی، آشیان نخواهد کرد و مضطرب و ناآرام باقی خواهد ماند، این مرغ فقط در آغوش حق خواهد آرامید... آدم بی‌خدا، خود عین دام و دد است لذا به هر جا برود درندگان و گزندگان و آدمیخواران باوی‌اند. در خلوتگاه حق است که آن بیگانگان راه ندارند... یاد حق موجب آرامش است چون آدمی هم سنخ خداوند و ملکوتیان است. و به این علت است که جز در همنشینی با خداوند آرامش نمی‌پذیرد.»

(صفحات: ۲۰۰-۱۹۶)

#### تحت عنوان «مجاهده بانفس» با توجه به این قسمت از خطبه:

«بیت حذراً و تصیح فرحاً. حذراً لما حذر من الغفلة بما اصاب من الفضل و الرحمة ان استصعبت علیه نفسه فیما تکره لم یعطها سؤلها فیما تحب» می‌گوید:

«بنابراین برای آنکه انسان حیاتی سالم و اندیشه و عملی بدور از اعوجاج و کاستی داشته باشد، اولین قدم راست کردن خود و استقامت بخشیدن به نفس معوج خویش است و این یعنی مبارزه با نفس برای بیرون راندن بیگانه و به استقامت آوردن خویش. مبارزه با نفس یعنی تصحیح تصویر خویش از خویشتن و بدنبال آن تصحیح اعمالی که از این



سرچشمه برمی خیزد. مبارز با نفس یعنی تصحیح مناسبات خویش با جهان. معنی مهم دیگری که در مبارزه با خود و مجاهده با نفس هست، این است که آدمی به واقع با خود، جهاد نمی کند بلکه با یگانه ای می جنگد که درون او نسته است و رنگ خود، به خود زده است. آدمی که با خودش نزاع نمی کند. اگر کشمکش در درون آدمی رخ داد علامت نفوذ یگانه ای است که بدرون او رخنه کرده است... پس تعارض در درون، علامت نفوذ یگانه است و جهاد با نفس هم برای بیرون کردن یگانه است. به عبارت دیگر ردایل از جنس ما نیستند اما فضایل چرا... معین کردن حد و مهار نهادن برخواسته های انسان از اصلی ترین ارکان مکتب های اخلاقی است. تنوری اعتدال در پی بیان همین حد مطلوب است... تنوری اعتدال تنوری است پیچیده و در عمل غیرنالع. و از همه بالاتر، فضیلت های بزرگی چون عشق و فضل و ایثار را تفسیر نمی کند و معیاری برای اعتدال بدست نمی دهد و انقهار غضب و شهوت تحت قوه عاقله را اعتدال می شمارد اما ملاکی برای اعتدال عقل به دست نمی دهد... ملاک بهتر آن است که بر تعارض زدایی تکیه کنیم... خواسته هایی که مجال بروز تراحم را در این عالم بیشتر می کنند خواسته هایی ناشروع و آنها که آتش تخصص را فرو می نشاند خواسته هایی مشروعند. چه تراحم و تخصص درون باشد و چه برون.. (صفحات: ۲۲۳ - ۲۲۰)

قرعینه فیما لایزول و زهادته فیما لایبقی در روشنی چشمش در اموری است که می ماند و بی میلی اش در اموری است که نمی ماند.

در توضیح قسمت مذکور می گوید:

درست است که نه هر پایداری مطلوب است (چون کیفر گناهان) اما مسلماً هر ناپایداری نامطلوب است. و این همان چیزی است که شخص با تقوایان تظن دارد... پس این همه اوصاف مذموم که در باره دنیا در قرآن و حدیث آمده، همه نظر به جنبه فناپذیری آن دارد. دنیا در این فرهنگ به چیزی گفته می شود که رفتنی است مانند: شهرت، مال، تفاخر، تکاثر، جاه و مقام... و هرچه ماندنی است از جنس این دنیا نیست... در واقع زهدورزی معلول این علم البقین است... سر زهدورزی در نمایندگیها را از راه دیگری هم می توان باز نمود و آن اینکه ما هستیم که به مطلوبات این جهان مطلوبیت می بخشیم و آنگاه غافلانه، آن مطلوبات را مستقل از خویش می انگاریم و سپس به آنها دل می بندیم... این بدترین نوع از خود بیگانگی است که آدمی امور غیرمستقل از خویش را مستقل پندارد و در برابر آنچه که خود آفریده است سجده کند. بت پرستی به معنای دقیق کلمه همین است.. (صفحات: ۲۳۸ - ۲۳۱)

در مورد قناعت:

در شرح «قانعاً لنفسه» پس از بیان برکات آن از قبیل عزت نفس و تسلط بر روح و قطع طمع، در باره قناعت در تولید چنین می‌گوید:

«... حق این است که هر جا پای عمل در کار است، عقال اخلاق هم در میان است. ما عمل اختیاری غیر اخلاقی (یعنی بیرون از حوزه اخلاق) نداریم. عمل انسانی آگاهانه نمی‌تواند غیر اخلاقی باشد... لذا ما در این عصر بیش از هر عصر دیگر محتاجیم که در باب قناعت در تولید بیندیشیم و سخن بگوئیم. حتی مسأله قناعت در مصرف هم تابعی از قناعت در تولید است، چرا که نمی‌شود کسانی از یک طرف تولید بسیار کنند و از طرف دیگر مردم را به کم مصرف کردن دعوت نمایند... به میزانی که امکانات انسان بیشتر می‌شود، دغدغه اخلاقی او هم باید افزون‌تر شود. و این چیزی است که در عصر حاضر شکلی کاملاً و از گونه یافته است.» (صفحات: ۲۸۷-۲۸۱)

پس مؤلف با آوردن نکات بکر و تازه در توضیح اخلاق محمود، صبر، عدل و سکوت، شرح خطبه را به پایان برده و ذیل عنوان «خاتمه» نکاتی را متذکر شده است؛ از جمله اینکه:

«بطور کلی موجودات و مخصوصاً آدمی را به چند روش می‌توان مورد بررسی و شناخت قرار داد؛ یکی از این روشها عبارت است از شناخت محرکهای ویژه آنها... این همان روش شناختن از روی شناختن پاسخ است... این روش که در عالم جمادات موفق است در عالم انسانها گاه موفقتر است. آدمیان متفاوتند و گاه چندان متفاوتند که هر کدام نوعی محسوب می‌شوند... این مقدار اختلاف، علی‌الظاهر در میان حیوانات دیگر وجود ندارد... تمام آنچه امیرالمؤمنین در این خطبه آورده‌اند معرفی انسانی است که محرکهای ویژه‌ای دارد به دلیل این محرکهای ویژه و پاسخهای ویژه، خود انسانی ویژه است و به سبب همین ویژگی‌ها پارساست. اگر کسی با محرکهایی که امام علی (ع) در اینجا نام برده‌اند به حرکت می‌افتد، شادمان باشد که دریچه دلش به روی بهار معنی گشوده است و باران تقوی بر ضمیرش باریدن گرفته و خاک درون او را مطرّاکرده است.» (صفحات: ۳۷۳-۳۷۰)

خواندن این کتاب، برای آنانی که ره‌جویی کمال هستند، می‌تواند راه‌گشا باشد.

والسلام

قی - فیاض





«ساختار و تاویل متن». مؤلف: بابک احمدی. چاپ اول، ۱۳۷۰، ۲۰ جلد. تعداد صفحات: ۷۶۰ همراه با فهرست برابری واژگان و نمایه. بهاء دوره دو جلدی: ۶۴۰۰۰ ریال. ناشر: نشر مرکز.

ع. الف

«ساختار و تاویل متن» اثر گرانسک و بریهایی است که به تازگی در بازار کتاب ما راه یافته و در دیده اهل دیده به حق ارجمند افتاده است. آگاهی و تسلط قابل تحسین مؤلف - بابک احمدی - در خصوص موضوع اصلی کتاب، همراه با خامه روان و سادگی بیان، گیرائی و جذابیت ویژه کتاب را سبب گشته است. معرفی سه مکتب مهم ادبی یعنی «ساختارگرایی»، «شالوده‌شکنی» و «هرمنوتیک» تحسین هدفی است که نویسنده کتاب «ساختار و تاویل متن» به دنبال آن است اما علاوه بر آن مولف در صدد است تا تقرب نهایی آئینه‌های ادبی مذکور را اثبات نماید.

نگارنده در پیشگفتار اثر خود متذکر می‌گردد که واژه «متن» چنانکه او به کار برده است، صرفاً محدود به متن ادبی نیست بلکه معنای وسیعی را در خود جای داده است، به دیگر عبارت، اگرچه پیش‌تازان ساختارگرایی، شالوده‌شکنی و هرمنوتیک بیشتر در باره ادبیات و متن ادبی مطلب نوشته‌اند و از آثار ادیبان مثال آورده‌اند، با وجود این احکام و روشهایی که برای فهم متون ارائه داده‌اند محصور به متون ادبی نبوده و هرگونه متنی را دربر می‌گیرد.

بابک احمدی اثر خود را در چهار بخش اصلی (یا به تعبیر او «کتاب») قالب‌ریزی نموده است که اینک نظری اجمالی به بخشهای چهارگانه اثر او می‌افکنیم:

## بخش اول

در بخش (یا کتاب) نخست، نویسنده روش ساختاری پژوهش در متون ادبی را مورد توجه قرار داده است: در فصل اول این بخش در باره "زبان" و "نشانه" سخن رفته است و در آن نظریه فردینال سوسور در زبان‌شناسی که بیانگر بنیان روش ساختارگرایی است، و طبقه‌بندی چارلز پیرس از نشانه‌ها (نشانه شمایی، نشانه‌های نمایه‌ای و نشانه‌های نمادین) و نظریه معنای چارلز مورس مورد بحث قرار گرفته است.

فصل دوم به بررسی جنبش فرمالیسم روسی اختصاص دارد که نوآوری‌هایی در شعر و نثر و تئاتر را به همراه داشت. در این فصل به‌طور مشخص از آثار شکلوفسکی گفتگو شده است.

بحث از، نظریه "ادبی" رومن یا کویسن زبان‌شناس و ادیب برجسته روی و از مؤسسين مکتب زبان‌شناسی پراگ در فصل سوم بخش اول آمده است. در فصل چهارم افکار مؤسس اصلی "منطق مکالمه" و به قولی "مهمترین اندیشه‌گر شوروی در گستره علوم انسانی و بزرگترین نظریه‌پرداز ادبی سده بیستم یعنی میخائیل باختین" شرح و تحلیل شایسته‌ای یافته است.

در فصل پنجم با آثار یان موکاروفسکی (از زبان‌شناسان حلقه پراگ) و لوتمن (از مکتب تازتو) و هینریش ولفلین و لئو اسپیتر آشنا می‌شویم و در فصل ششم اندیشه‌های ولایمیر پروپ، آندره یولس، ژولین گرماس و کلود برمون به نحوی دلپذیر و با بسط کافی عرضه گردیده‌اند.

در یک ملاحظه کوتاه می‌توان گفت که بخش نخستین اثر، نشانه‌شناسی (سوسور و پیرس) و شکل‌شناسی (یا جنبش فرمالیسم) و تاثیرات گسترده آن را مورد مذاقه قرار داده است.

## بخش دوم

"بررسی ساختاری متن" نامی است که رولان بارت به روش تازه در بررسی متون داده است. آن روش در دهه ۱۹۵۰ و بیشتر در فرانسه به گونه‌ای منظم و دقیق ارائه شد و با عنوان کلی "ساختارگرایی" مشهور گشته و ماحصل کوشش‌های لوی استروس، میشل فوکو، ژاک لاکان و رولان بارت محسوب می‌شود. در عین حال که نباید سهم پیشروانی چون فرمالیست‌های روسی، موکاروفسکی پروپ، یولس، باختین و اسپیتر را در دست‌یابی به روش تجزیه و تحلیل ساختاری متن از نظر دور داشت. فصل‌های هفت تا یازده در بخش (یا کتاب) دوم معرفی "روش ساختاری متن" را بر عهده دارند. اندیشه‌های لوی استروس، میشل فوکو، در فصل هفتم آمده است و سراسر فصل هشتم در خدمت شرح افکار رولان بارت قرار گرفته است و به همین نحو تمامی فصل نهم در باره تروتان تودروف است. بحث از دست‌آوردهای ژرارژنت و ژولیا کریستواد در فصل دهم و بحث از کارهای اوبرتو اکو در فصل یازدهم گنجانده شده است.

خوانند مشتاق ایرانی که در آثار زبان‌شناختی فعلی فارسی در باره متفکرانی چون استراوس و فوکو و ... اطلاعاتی پراکنده، سطحی و محدود به دست آورده است در بخش دوم کتاب شایان توجه بابک احمدی با تحلیلی منسجم، عمیق و مفصل از پرچمداران سترگ مکتب ساختارگرایی مواجه می‌شود.

در بخش (یا کتاب) سوم به طور کلی به «ساختارگرایی یا (PostStructuralism) پرداخته شده است و نویسنده سعی نموده تا مباحث کلی «پسا ساختارگرایی» در بخشی مستقل و با عنوان شالوده شکنی ارائه نماید. «پسا ساختارگرایی» که همچون ساختارگرایی نوعی مکعب و روش در بررسی متون محسوب می‌شود، برخلاف آن، مدعی است که دریافت معنای نهایی گزاره و متن ناممکن است. اندیشه‌های «ژاک دریدا» پیشتازان مکعب شالوده شکنی و پسا ساختارگرایی در فصل دوازدهم کتاب ارائه شده است. در فصل سیزدهم از نیچه (که نویسنده او را «پدرزبانی» دریدا لقب داده است)، هایدگر، هرسرل و فروید سخن رفته است که هر یک تأثیری خاص در اندیشه‌های دریدا داشته‌اند.

این اندیشه که «معنا وجود ندارد» همچنین در آثار ژرژباتای نمایان گشته است. افکار و آثار مدریس بلاتشو، هارولد بلوم، جفری هارتمن، پل دمان به همراه اندیشه‌های ژرژباتای و ژاک دریدا در فصل چهاردهم و خلاصه بحثی مبسوط در باره لیوتار و دلوز هم در فصل پانزدهم ارائه شده است.

### بخش چهارم

در بخش و یا کتاب چهارم نویسنده روش «هرمنوتیک و تاویل» را مورد بررسی قرار می‌دهد. «تاویل» نوعی دیگر از بررسی متون است که در آن کوشش می‌شود تا معنای اصیل متن حاصل شود. مولف توضیح می‌دهد که: «تاویل در هرمنوتیک کهن، استوار بر این باور است که متن به هر رو معنایی دارد خواه ما آن را بشناسیم، خواه نشناسیم، و این باوری است «کلام محوری» که به هر دلیل، معنا را موجود و حاضر می‌داند، جدا از اینکه ما به این «حضور» آگاه باشیم یا نه. شاخه‌ای معتبر از هرمنوتیک مدرن، این بینش کلام محوری را نمی‌پذیرد. هیدگر، گادامر و ریکور اساساً به معنای نهایی و اصیل باورند. شاخه‌ای دیگر معنای اصیل را می‌پذیرد و آن را به «تیت مولف» مرتبط می‌داند (هرش تاکنون مهمترین نظریه پردازان دسته است). جدل فکری این دو شاخه هرمنوتیک با یکدیگر و نیز مباحث گادامر با هابرماس (در مورد زبان) و ریکور با ساختارگرایان (در مورد روش) از مهمترین مباحث اندیشگرانه دهه‌های اخیر محسوب می‌شود. نگاهی به پیشینه هرمنوتیک و نیز تأملی در کارهای فروید درون مایه فصل شانزدهم کتاب را تشکیل می‌دهد. در فصل هفدهم به آثار و افکار شلایر ماخر و ویلهلم دلتای پرداخته شده است و در فصل هیجدهم تفکر هوسرل و هایدگر و در فصل نوزدهم هانس گادامر و هرش و در فصل بیستم پل ریکور و در فصل بیست و یکم و لفانگ آیزر و هانس یاس مورد بررسی و تأمل دقیق قرار گرفته است.

در یک ارزیابی کلی و اجمالی اثر بابک احمدی اثری خواندنی و تأمل برانگیز است. چگونگی بررسی متون و فهم صحیح مکویات موضوع و مسأله‌ای است که در باب آن غریبان بسیار اندیشیده‌اند و روشهای گوناگون را در میان نهاده‌اند و نقادها و موشکافیهای فراوان به عمل آورده‌اند و امروز جدی گرفتن این مسأله از سوی متفکران ما خود فریضه است. گزینش کتاب ساختار و تاویل متن به عنوان کتاب منتخب سال از آن نظر مستحسن و میمون است که نظر اندیشمندان جامعه ما را به مسأله چگونگی تفسیر متن جلب می‌نماید.





«مابعدالطبیعه». مؤلف: ژان وال.

ترجمه: یحیی مهدوی و دیگران.

چاپ اول، ۱۳۷۰

تعداد صفحات: ۹۹۶۰

بهاء: ۸۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات خوارزمی.

نویسنده این کتاب ژان وال، فیلسوف معاصر فرانسوی (۱۸۸۸-۱۹۷۴) است که پیش از این، کتاب اندیشه هستی او توسط آقای باقرپرهام به فارسی ترجمه شده است. کتاب "مابعدالطبیعه" در اصل خطابه‌هایی بوده است که ژان وال در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه پاریس (سرین) ظاهراً در سالهای پیش از ۱۹۵۳ ایراد کرده است. در این کتاب گویی مؤلف پس از سالها مطالعه و تأمل در اقوال و آثار متفکران و فیلسوفان و هنرمندان راجع به مباحث و مناظری که عناوین آنها سرفصلهای کتاب بزرگ طبیعت عالم و آدم است و نمایشگر جلوه‌هایی از آن، خواسته است آنچه را در این سیر معنوی در عوالم افکار و عواطف به چشم حکیمی متعاطی مابعدالطبیعه آمده است، بجمستگی باز در مدنظر آورد و آنها را که بیشتر جلب توجه می‌نمود و مظهر خصوصیات و شاخص و جهت‌نظری بوده است یادداشت کند؛ تا شاید از این راه بتواند به خصوصیات ذهن و روان انسان، و به نحوه حرکت و جریان فکر و ذوق آدمی، و به مبادی و غایات آن و به مراحل و مقامات آن آگاهی یابد.

ژان وال در این کتاب علاوه بر طرح مسائل و ربط دادن آنها به یکدیگر و اشاره به آراء و اقوال و گزارش جریان آنها با اسلوبی بدیع و طرز بیانی روشن و گاهی بسیار موجز جابجا و در موارد متعدد راجع به آن خصوصیات و در باره آن نحوه حرکت، توجه ما را به نکته‌هایی معطوف می‌سازد، بس دقیق و شایسته تأمل که همه حاکی از عمق فکر و حدت نظر هستند.

در این کتاب تلاش شده است تا از تصورات و مفاهیم عمده‌ای که هم در زمینه هستی‌شناسی و هم در زمینه شناخت‌شناسی، در فلسفه مطمع نظر بوده‌اند تحلیل مناسبی عرضه شود. بدین منظور مؤلف علاوه بر طرح دیدگاه فلاسفه در باب این تصورات به بحث تطبیقی در خصوص آراء ایشان پرداخته است و بدین طریق نقد و

بررسی اندیشه‌های ایشان را سامان داده است.

ژان وال با طرح تحلیلی مباحث، می‌کوشد تا در آراء و نظرهای متفکران معاصر، هم آنچه را جدید و تازه است روشن سازد و هم آنچه را عین آراء پیشینیان است معلوم کند. بخصوص که در نظر ایشان ما شاهد و نظار نوعی رجعت به مفاهیم باستانی هستیم، رجعتی که خود اساساً انقلابی است. نویسنده توضیح می‌دهد که در توجه به تاریخ فلسفه آنچه اهمیت دارد فلسفه است، نه تاریخ از آن حیث که توالی افکار مردمانی است در طی زمان. به علاوه ایشان در این کتاب مسائل فلسفی را هم به ارتباط و بالنسبه به انقلاب فلسفی حال و آینده و هم به نسبت و ربط آنها به سابقه تاریخی آنها ملحوظ نظر دارد.

در دیباچه کتاب نویسنده این مسأله را بررسی می‌کند که آیا جا دارد مفاهیم اصل فلسفه تغییر یابد؟ اگر این طور است چنین تغییری در صورت لزوم، به چه نحو می‌تواند بود؟ ایشان در این باره می‌گویند در واقع مفاهیمی هست که در طی تاریخ فلسفه تغییر یافته و حال آنکه مفاهیم دیگری از افلاطون تا عصر حاضر همان گونه مانده است. همین که بعضی از این مفاهیم تغییر یافته ما را به این فکر رهنمون می‌شود که دگرگونی‌های جدیدی نیز امکان دارد. اما استمرار وجود بعضی از مفاهیم لزوماً دلیل یا علامت این نیست که آنها را نباید تغییر داد، بلکه ممکن است تجدیدنظر در مفاهیمی که همچنان ثابت و پایدار مانده ضروری باشد؛ البته تغییر بعضی از مفاهیم لزوماً دلالت بر پیشرفت ندارد.

"مابعدالطبیعه" ژان وال مشتمل بر دو قسمت است:

الف. کتاب اول تحت عناوین سیرورت تکوین استمرار و دوام - ذوات کیفی - به سوی انسان.

کتاب اول در هفت بخش سامان یافته است و مبحث آغازین آن سیرورت است. مؤلف در بحث از سیرورت به تحلیل آراء فلاسفه قدیم و جدید در باب سیرورت می‌پردازد و پس از آن از مفاهیمی که بشر در مقابل مفهوم سیرورت مقزّر داشته یاد می‌کند و می‌گوید که آدمی در مقابل سیرورت و گردش چرخ که حتی از تصور آن هم خرسند نیست، صور ذهن جوهر و ذات و صورت و وجود را بر لوح ضمیر نگاشته است و اینها مفاهیمی هستند که تفکر فلسفی همواره در باره آنها متمرکز شده نویسنده پس از بحث تفصیلی در باره این مفاهیم می‌گوید که برای تبیین جهان به بیش از این تصورات حاجت هست و اگر درست بنگریم صورتهای دیگری هم در ذهن خود می‌بینیم چنانکه اندکی تأمل در باره این تصورات مثبت و مطلق، استلزام آنها را با صورتهائی دیگر از قبیل تصور عرض و تصور هست بودن از آن جهت که در مقابل تصور ذات قرار می‌گیرد و تصورات ماده و عدم معین خواهد کرد. همچنین با تعمق در باره تصور عرض می‌بینیم که صورتهای نسبت و نفی با آن ملازم است. مراد از صورتهای منفی، صورتهایی نظیر خطا، بی‌نظمی، شر و بالاخره تصور نیستی و عدم است که لااقل ظاهراً، اساس منطقی تمام این تصورات و نظایر آنهاست و در واقع ناموجود است. بحث با تحلیل این تصورها و صورتهائی چون کمیت، فضا، ماده و زمان ادامه می‌یابد و در پی آن ژان وال این مسأله را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان سیرورت را تبیین کرد. به دنبال طرح این مسأله ایشان توضیح می‌دهد که

افلاطون و ارسطو چنین می‌اندیشیده‌اند که علت نسبتی است میان پدیدارها و اینکه هر پدیداری تابع اندازه و قدر است. با این بیان ایشان به سراغ بحث از اندازه و علن می‌روند. در باب اندازه معتقدند که در مفهوم اندازه اتحاد دو تصور کمیت و کیفیت حاصل آمده است. در بحث از علیت مؤلف نخست به شرح اجمالی تاریخچه نظریه‌های فلسفی در باره تصور علیت می‌پردازد و بعد سه سؤال عمده را در باره تصور، و منشاء، و مناط اعتبار علیت مورد بررسی قرار می‌دهد. دو فصل آخر کتاب به بحث در باب حضور کیفیت در عالم و همچنین بحث در مورد عالم محسوس و عناصر آن از اشیاء تا اشخاص و علاوه بر آن وجود حیات و غایت در عالم اختصاص یافته است.

کتاب دوم که از چهار بخش تشکیل شده است با بحث در خصوص شناسائی، و زبان و سخن، و قدر و ارجمند، و اختیار و آزادی، و هست بودن آغاز می‌شود و پس از آن این بحث مطرح می‌شود که چه می‌توان از تصور نفس حفظ کرد و همچنین اینکه از تصور خدا، از آن جهت که از مدلول این لفظ نهایت و غایت قصوای تمام سیرهای به طرف تعالی خواسته شده است چه می‌توان نگاهداشت. به منظور دستیابی به یک پاسخ در خور، نویسنده به تحلیل تصور نفس و خدا می‌پردازد و به دنبال آن از اصطلاحاتی سخن می‌گوید که به اعتقاد او انسان آنها را برای نشان دادن کل و جمله اشیاء برگزین است، اصطلاحات مورد نظر عبارتند از طبیعت، جهان و واقعیت. مؤلف در بخش پایانی کتاب مفاهیم نظم و اتفاق و دیالکتیک را مورد بحث قرار داده و با نقل آراء فلاسفه در این باب به نقد و بررسی سخنان ایشان پرداخته است.

پس از بیان، اجمالی از مطالب مابعدالطبیعه؛ ژان وال، این نکته را در پایان اضافه می‌کنیم که این کتاب توسط استاد محترم دکتر یحیی مهدوی و با همکاری اساتید توانمندی چون دکتر محمد آشنا، دکتر محمد خوانساری، دکتر علی محمد کاردان و دکتر کریم مجتهدی ترجمه شده است. مضامین پر بار کتاب از یک سو و ترجمه شایسته و نیکوی آن توسط اساتید فن از سوی دیگر، یک اثر نفیس در زمینه فلسفه به زبان فارسی فراهم آورده است. این کتاب در سال جاری در مراسم انتخاب کتاب سال به عنوان یکی از کتابهای ممتاز در زمینه فلسفه شناخته شد.

عبدالرزاق حسنا